



جهاد تبیین
امام سجاد علیه السلام
در شام

استاد ناصر رفیعی



TALABEYAR.IR

אגודת חסידים
אגודת חסידים

جهت دسترسی به سخنرانی های مکتوب زیر کلیک نمایید (بعد کلیک کمی صبر نمایید).



جهت دسترسی به سایر منبرهای

ماه محرم و صفر کلیک نمایید

دانلود نرم افزارهای تبلیغی

ویژه تلفن همراه

- ۷..... مقدمه
- ۷..... تفاوت مردم شام و کوفه
- ۱۰..... مباحثهٔ امام سجاد و پیرمرد شامی
- ۱۳..... تلاش برای بیداری مردم
- ۱۴..... پاسخ امام و حضرت زینب در مجلس یزید
- ۱۷..... سخنان امام سجاد (علیه السلام) در شام
- ۲۱..... معرفی شخصیت‌های مهم
- ۲۴..... بیان ویژگی‌های اهل بیت
- ۳۰..... حلم
- ۳۷..... جود و سخاوت
- ۴۰..... فصاحت
- ۴۲..... شجاعت
- ۴۵..... حبّ اهل بیت در دل مؤمنان
- ۴۶..... روضه

روی عناوین کلیک کنید!

جهد تبیین امام سجاد علیه السلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِئِ الْخَلَائِقِ الْأَجْمَعِينَ بَاعِثِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ إِلَهِ

الْعَالَمِينَ أَبِ الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ، سَيِّمًا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَعْدَاءِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى

آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَقَائِدًا وَ

نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا، حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا

طَوِيلًا.

مقدمه

این روزها و شب‌ها منصوب به چهارمین امام همام، امام سجاد (علیه السلام) است. اهل بیت (علیهم السلام) از کربلا به کوفه و این روزها در مسیر شهر شام بودند. اول ماه صفر زینب کبرا (سلام الله علیها)، امام سجاد (علیه السلام) و هشتاد و چند نفر زن و بچه که در اسارت بودند با سرهای شهدا وارد شهر شام شدند، دقیقاً روز اول ماه صفر، یعنی سه چهار روز دیگر و این روزها نزدیک شهر شام هستند.

تفاوت مردم شام و کوفه

شهر شام پایتخت حکومت امویان بوده است. قدرت در این شهر چهل سال دست معاویه بوده. معاویه زمان خلیفه دوم، سال بیست فرماندار شام شد تا سال ۴۱، حدود بیست سال؛ سال ۴۱ هم بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) خلیفه شد. بیست سال هم از آن سال تا کربلا، یعنی سال ۶۱ بود، یعنی قدرت در این شهر حدود چهل سال دست معاویه بوده است

و شهر شام را کاملاً یک شهر ضدعلی، ضد اهل بیت بار آورده است.

فرق مردم شام و مردم کوفه در این بود که مردم کوفه غافل بودند ولی مردم شام جاهل بودند؛ فرق است بین غفلت و جهل؛ مثال ساده‌اش این است: یکی خواب است، یکی خودش را به خواب می‌زند، کسی که خواب است را راحت می‌شود بیدارش کرد، یک آب به صورتش بزنی، یک تکان بدهی بیدار می‌شود، اما کسی که خودش را به خواب زده است بیدار نمی‌شود، چون عمداً خودش را به خواب زده است.

مردم کوفه خودشان را به خواب زده بودند، وَاَلاَ اهل بیت را می‌شناختند. کوفه جزو عراق است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) چند سال در این شهر خلیفه بوده است؛ امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در این شهر تفسیر

می‌گفتند؛ زینب کبرا (سلام‌الله‌علیها) در این شهر زندگی می‌کرده است.

لذا قصهٔ شام با کوفه متفاوت است. در کوفه نیازی به معرفی نبود، مردم اهل بیت را می‌شناختند. حضرت زینب در کوفه روضه خواند، محاکمه کرد، آن‌ها را به چالش کشید، فرمود: گریه کنید! می‌دانید چه پارهٔ جگری از پیامبر سوزانید و چه شخصیتی را به شهادت رساندید!

اما در شام نه. شام یک شهر اموی، پایتخت معاویه و حکومت بنی‌امیه و کاملاً ناآگاه. البته این را هم بگویم که از مردم شام خیلی کسی در کربلا نبوده است. در کربلا قاتلین امام حسین (علیه‌السلام) همین غافل‌ها، یعنی بیشترشان اهل کوفه هستند؛ ولی شام وقتی خبر شهادت امام حسین (علیه‌السلام) رسید، مردم شام را خوشحال کرد. مردم شام فکر کردند یک آدم ضد حکومت و ضد یزید (که او را برحق می‌دانستند)، ضد نظام کشته شده است و زن و بچه‌اش هم

اسیر شده‌اند؛ لذا اول صفر شهر شام را آذین بستند، جشن گرفتند و در یک شرایط کاملاً خوشحال بودند.

مباحثه امام سجاد و پیرمرد شامی

آن قدر اوضاع خراب بود که وقتی اهل بیت وارد شهر شام شدند، یک پیرمرد نمازخوان، مسجدبرو و قرآن‌خوان آمد در روی امام ایستاد و گفت: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكَم» من خدا را شکر می‌کنم که مردان شما کشته شدند و شما اسیر شدید.

ببینید جو چه بوده است!

امام سجاد (علیه السلام) پرسیدند: پیرمرد! تو

مسلمانی؟

گفت: بله.

– قرآن هم می‌خوانی؟

– بله.

آقا چهارتا آیه قرآن برایش خواند و فرمود: این آیات را برای من معنا کن. تو عربی، قرآن هم عربی است، ترجمه‌اش معلوم است.

این آیه را برای من معنا کن. خدا به پیغمبرش فرموده است: **«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»** ^۱ من ۲۳ سال پیغمبر شما بوده‌ام، از شما مزد نمی‌خواهم، مزد من محبت به نزدیکان و خویشاوندان من است.

«قُرْبَىٰ» یعنی فامیل نزدیک.

پیرمرد گفت: یعنی چه؟

۱. «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۗ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ۗ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

این است چیزی که خدا آن را به بندگانش که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، مژده می‌دهد. بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را که بنا بر روایات بسیار اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند [را نمی‌خواهم و هر کس کار نیکی کند، بر نیکی اش می‌افزاییم؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و عطاکننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است]. شوری، آیه ۲۳.

فرمود: این «قُرْبَى» چه کسانی هستند؟ من امام حسین هستم، امام حسین (علیه السلام) هم پسر پیغمبر است، ما فامیل پیغمبریم، ما قربای پیغمبریم. تو این آیه را خوانده‌ای؟ «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» ذَا الْقُرْبَى ما هستیم.

این آیه سوره احزاب را خوانده‌ای؟ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» پیرمرد! تو که داری به من تندی می‌کنی، این «أَهْلَ الْبَيْتِ» در قرآن یعنی چه؟

۱. «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمَشْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ نَبْذِيرًا»

و حق خویشاوندان و حق تهیدست و از راه مانده را بپرداز، و هیچ‌گونه اسراف و ولخرجی مکن.۴. اسراء، آیه ۲۶.

۲. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»
{۳۳}

و در خانه‌هایتان قرار و آرام بگیرید، و در میان نامحرمان و کوچه و بازار مانند زنان دوران جاهلیت پیشین لکه برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می‌شدند ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، جز این نیست که همواره خدامی خواهد هرگونه پلبیدی را از شما اهل بیت لکه به روایت شیعه و سنی محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) اندا برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است از همه گناهان و معاصی پاک و پاکیزه گرداند. احزاب، آیه ۳۳

گفت: نمی‌دانم.

فرمود: یعنی ما. اهل بیت پیغمبر، فاطمه زهرا است،
امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، پسرشان امام حسین
(علیه السلام) است، فرزندشان منم.

گفت: عجب!

فرمود: بله!

ببین! خواب بود هان! کسی خواب است که را زود می‌شود
بیدار کرد. گفت: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ» می‌توانم توبه کنم؟
آقا فرمودند: بله.

استغفار کرد. جو این طوری بوده است، این قدر خراب بوده
است.

تلاش برای بیداری مردم

حالا شما فکر کنید که یک عده مجبورند که به خیابان
بیایند، می‌آیند و می‌ایستند و این‌ها را تماشا می‌کنند، اما
کسی که آمده تماشا می‌کند و سنگ می‌زند، آتش پرت

می‌کند! امام سجاد (علیه السلام) می‌گوید: از بالای پشت بام
آتش روی سر من افتاد و دست من بسته بود، من نتوانستم
آتش را بردارم، عمامه من سوخت، سر من سوخت. دارد
فحش می‌دهد، ناسزا می‌دهد که این کار اعتقادی پشتش
هست.

لذا باید این مردم بیدار بشوند. نمی‌شود آدم بگوید که
مقصرند، نه! این طوری بار آمده‌اند؛ یعنی چهل سال در شام،
هرچه چشمشان را باز کردند، در منبر، معاویه بوده است، یا
طرفدارهای معاویه بودند، یا عمروعاص بوده است؛ یک
تبلیغات کاملاً ضد علی، یک نام علی در شام پیدا نمی‌شود؛
یک تبلیغات کاملاً علیه اهل بیت بوده است. حالا این شهر با
این جو!

پاسخ امام و حضرت زینب در مجلس یزید

یزید در مسجد جلسه‌ای گرفته است، مسجد هم بزرگ،
خیلی‌ها را هم دعوت کرده است، شخصیت‌ها از روم، از

جاهای دیگر، زن‌های خودش را پشت پرده نشانده است و هشتاد و چند تا زن و بچه را با دست بسته، با لباس‌های مندرس و بیست روز آفتاب خورده! مرحوم شیخ صدوق در کتابش می‌گوید «بعضی از این بچه‌ها پوست انداخته بودند»، معلوم است دیگر! شما پنج روز در آفتاب پیاده‌روی کن. شما بیست روز در آفتاب با حداقل غذا و یک جای سخت از کربلا تا شام بیایی، معلوم است که چه می‌شود. شما نه اجازه حمام داری، نه اجازه لباس عوض کردن داری، با یک وضعیتی! آدم شرمش می‌شود.

این‌ها وارد مجلس شدند که زینب کبری تا وارد شد، اولین حرفی که به یزید زد، گفت: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلَاقِ!»^۱ یزید! این عدالت است! تو تمام زن‌های خودت را

۱. «أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلَاقِ! تَخَذِيرُكَ حَرَّكَ وَإِمَّاكَ، وَسَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبَابًا، فَذَهَبَتْ سُتُورُهُنَّ، وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَخْدُوبِهِنَّ الْأَشْعَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالذَّنْبِيُّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وُلِيٌّ، وَلَا مِنْ حَمَلِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يَرْتَجَى مُرَافَقَتَهُ مَنْ لَقِظَ فُوهَ أَكْبَادِ الْأَرْكَبَاءِ، وَنَبَتَ لِحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَكَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا

أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّفَةِ وَالشَّيْءِ وَالْإِحْنِ وَالْأَضْغَانِ، ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَّئِمٍّ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ؛

لَا هَلُّوْا وَاسْتَهْلُوْا فَرَحًا *** ثُمَّ قَالُوْا يَا يَزِيْدُ لَا تَشْنُ

مُنْتَجِبًا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، تَنَكُّهُهَا بِمُخَصَّرِكَ، وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَفَدَنكَاتِ الْقَرْحَةِ، وَاسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ يَارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَتُجِومُ الْأَرْضَ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَتَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ، فَلْتَرِدْنَ وَ شِيكًا مُورِدَهُمْ وَلْتَوَدِّنَنَّ أَتْنِكَ سَلَلَتْ وَبِكَمْتِ، وَ لَمْ تُكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ».

(ای پسر کفار آزاد شده! (۵) آیا این از عدالت است که توزان و کنیزان خود را پشت پرده‌ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را اسیر کرده و به این سو و آن سو بکشانی و در حالی که پرده حرمت آنان را دریده و چهره‌های آنان را در معرض دید مردم قرار داده‌ای، آنهارا توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هر کوی و بزرز به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک و پست و شریف به چهره‌هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان مردان و حمایت‌گرانشان نبوندند؛ [ولی چه سود از این سخنان، زیرا] چگونه می‌توان به حمایت و مراقبت آن کس امید داشت که [مادرش] جگر پاکان را به دهان گرفته [اشاره به داستان هندی جگر خوار مادر بزرگ یزید است] و گوشتش از خون شهیدان روییده؟! و چگونه در دشمنی ما اهل بیت شتاب نکنند آن کس که به ما باغرور و بانفرت، خشم‌گینانه و کینه‌توزانه نگاه می‌کند و آنگاه بی آنکه احساس گناه کند و ظلم و ستم خود را بزرگ بشمارد... [و مغرورانه] می‌گوید:

«ای کاش اجداد من بودند و این صحنه‌ها را می‌دیدند و از شادی و سرور فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دست مریزاد!».

این جمله را در حالی می‌گویی که بر لب و دندان اباعبدالله (علیه السلام) سید جوانان اهل بهشت می‌زی!

آری، چرا چنین سخن‌نگویی، در حالی که بار یختن خون فرزندان رسول خدا و ستارگان زمین از خاندان عبدالمطلب، زخم دل ما را گشودی و ریش‌ه خاندان ما را مورد تهدید قرار دادی، تو پدرانت را صدا می‌زنی و خیال می‌کنی آنها صدایت را می‌شنوند؟! [عجله نکن!] ابه زودی به آنها ملحق خواهی شد؛ آن روز آرزو می‌کنی که کاش دستت شل بود و زلفت لال و این سخنان را نمی‌گفتی و این کارها را انجام نمی‌دادی...». احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۸؛ لهوف، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴؛ نفس المهموم، ص ۴۰۵ و نیز نک: بلاغات النساء، ص ۳۵.

پشت پرده نشانده‌ای تا محرم آن‌ها را نبیند، دختر و زنت و زن‌های مسئولین را آن‌جا نشانده‌ای، آن‌وقت ناموس پیغمبر را جلوی چشم نامحرم آورده‌ای! این عدالت است!

امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود: یزید! اگر الان پیغمبر زنده بشود و به این مجلس بیاید و ما را در این وضعیت ببیند...

این نوه پیغمبر است، این دختر پیغمبر است!

این‌ها یک سری گفت‌وگوهای شخصی بود، تا این که امام سجاد (علیه‌السلام) می‌خواهد آگاهی بدهد. همه بحث من امشب همین است. ان شاء الله نکات دیگری هم فرداشب عرض می‌کنم.

سخنان امام سجاد (علیه‌السلام) در شام

امام سجاد (علیه‌السلام) روی منبر شام نشستند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...»

اجازه پیدا کرد که سخنرانی کند، البته یزید اجازه نمی‌داد، ولی افکار عمومی فشار آوردند، آن‌هایی که آن جا بودند خواستند؛ چون وقتی جامعه علیه یک منکر فشار بیاورد، منکر ریشه‌کن می‌شود. الان مشکل ما در منکرات جامعه این است، مثلاً در بدحجابی، در فساد اقتصادی، در خیلی از مشکلاتی که در جامعه داریم، اگر همه بگوییم، گناه عقب می‌کشد. یزید سفت ایستاد و گفت من نمی‌گذارم ایشان صحبت کند، ولی افکار عمومی فشار آورد. افکار عمومی در برخورد با منکر مؤثر است.

من یک قسمتش را امشب برای شما عرض می‌کنم. آقا روی منبر نشستند و فرمودند: مردم شام! ما هفت شخصیت داریم. (هر کس ما را نمی‌شناسد) ما هفت

شخصیت داریم و شش ویژگی «آیها الناس اعطینا سِتًّا وَ

فُضِّلْنَا بِسَبْعِ»^۱.

۱. «وَ قَالَ صَاحِبُ الْمَنَاقِبِ وَعَبْدُ رُوَيْ: أَنْ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ أَمْرَ بِمَنْبَرٍ وَخَطِيبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمَا فَعَلَا فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمَنْبَرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَاتَّقَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَأَطْلَبَ فِي تَقْرِيبِ مَعَاوِيَةَ وَيَزِيدَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَبَلَغَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْصَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا يَزِيدُ ائْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَاتَّكَلَمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضًا وَلَهُمْ وَأَوْلَاءُ الْجَلْسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَتَوَاتُ قَالَ فَأَيُّ يَزِيدَ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ائْذَنْ لَهُ فَلْيَصْعِدِ الْمَنْبَرَ فَاعْلَمْنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزِلِ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَبِقَضِيحَةِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ فَقِيلَ لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا قَدْرُ مَا يُحْسِنُ هَذَا فَقَالَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ نَيْبٍ قَدْ زَفُوا الْعِلْمَ زَفَاً قَالَ فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فَصَعِدَ الْمَنْبَرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَاتَّقَى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ خُطْبَةً أَبْكَى مِنْهَا الْعُيُونَ وَوَجَلَ مِنْهَا الْقُلُوبَ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعِ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْجَلْمَ وَالسَّمَاخَةَ وَالْفَصَاخَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفُضِّلْنَا بِأَنْ مَاتَ النَّبِيُّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمَاتَ الصَّدِيقُ وَمَاتَ الظَّيَارُ وَمَاتَ أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رُسُلِهِ وَمَاتَ سِنًا هَذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ عَرَفِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأَهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا بِنُ مَكَّةَ وَمَنَى أَنَا بِنُ زَمْرَمَ وَالضَّمَا أَنَا بِنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا أَنَا بِنُ خَيْرٍ مَنْ لَتَّرَزَّ وَارْتَدَى أَنَا بِنُ خَيْرٍ مَنْ ائْتَعَلَ وَاجْتَفَى أَنَا بِنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَسَعَى أَنَا بِنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَلَبَّى أَنَا بِنُ مَنْ حَمَلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ أَنَا بِنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا بِنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَنَا بِنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى أَنَا بِنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ أَنَا بِنُ مَنْ أُوْحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أُوْحِيَ أَنَا بِنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا بِنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى أَنَا بِنُ مَنْ صَرَبَ خَرَاطِيمِ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا بِنُ مَنْ صَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَبْعِينَ وَطَعَنَ بِرُمَحَيْنِ وَهَاجَرَ الْأَهْرَبِيَّتَيْنِ وَبَاعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بِبَدْرٍ وَحُتَيْنِ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا بِنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَصَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَيَعْتَسِبِ الْمُسْلِمِينَ وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَزَيْنِ الْعَلْبَدِينَ وَتَاجِ الْبَكَّاغِينَ وَأَصْبَرِ الصَّالِحِينَ وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا بِنُ الْمَوْجِدِ بِجَبْرَيْلِ الْمَنْصُورِ بِمِكَائِيلِ أَنَا بِنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَاتِلِ الْأَمَارِقِينَ وَ

حالا توجه مردم جلب شد که این آقا چه می گوید! یعنی

چه ما هفت تا شخصیت داریم، شش تا ویژگی.

النَّكِيثِينَ وَالْقَاسِيَتِينَ وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَأَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ
أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوَّلَ السَّالِقِينَ وَقَاصِمَ الْمُعْتَدِينَ وَ
مُبِيدَ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمَ مَنْ مَرَامِيَ اللَّهِ عَلَى الْمَنَافِقِينَ وَلِسَانَ حِكْمَةِ الْعَلِيدِينَ وَنَاصِرَ
دِينِ اللَّهِ وَوَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ وَبُسْتَانَ حِكْمَةِ اللَّهِ وَعَيْبَةَ عِلْمِهِ سَمِخَ سَخِيٍّ بَهِيٍّ بُهْلُولٍ رَكِيٍّ أَبْطَجِيٍّ
رَضِيٍّ مَقْدَلَمٍ هَمَلٌ صَابِرٌ صَوَامٌ مَهْدَبٌ قَوَامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَمُفْتَقٌ الْأَحْزَابِ أَرْطَهُمْ عَنَاوُ
أَتْبَنُهُمْ جَنَانًا وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً أَسْدٌ بَاسِلٌ يُظَحُّهُمْ فِي الْخُرُوبِ إِذَا
إِذْ كَلَفَتْ الْأَيْسَّةُ وَ قَرَبَتْ الْأَعْتَبُ طَخَنَ الرَّحَى وَيَذُرُّوهُمْ فِيهَا ذُرًّا وَالرِّيحُ الْأَهْشِيمُ لَيْثُ الْجَبَارِ وَ
كَبُشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدْيَنِيٌّ حَيْفِيٌّ عَقِيْبِيٌّ بَدْرِيٌّ أَحَدِيٌّ شَجْرِيٌّ مَهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدَهَا وَمَنْ
أَلْوَعَى لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَأَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ
بِالْبُكَاءِ وَ النَّجِيبِ وَ حَسْبِي يَزِيدُ لِعَنَةِ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً فَأَمَرَ الْمُؤَدِّنَ فَقَطَّعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَلَمَّا
قَالَ الْمُؤَدِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيٌّ لَأَشِيءُ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ أَشْهَدُ أَنْ
مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ التَّفَتَّ مِنْ فَوْقِ الْمُنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمَّ جَدَّكَ يَا يَزِيدُ
فَإِنَّ رَعْمَتَ اللَّهِ جَدَّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَكَفَرْتَ وَإِنْ رَعِمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ قَالَ وَفَرَعَ
الْمُؤَدِّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ وَتَقَدَّمَ يَزِيدُ فَصَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ قَالَ وَرَوَى أَنَّهُ كَانَ فِي مَجْلِسِ
يَزِيدَ هَذَا خَبْرٌ مِنْ أَحْبَابِ الْيَهُودِ فَقَالَ مَنْ هَذَا الْعَلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ قَالَ فَمَنْ الْحُسَيْنُ قَالَ ابْنُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَمَنْ أُمُّهُ قَالَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ
مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْخَبْرُ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ فَهَذَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ قَتَلْتُمُوهُ فِي هَذِهِ السَّرْعَةِ بِئْسَمَا
خَلَقْتُمُوهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَاللَّهُ لَوُ تَرَكَ فِيْنَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَبَطًا مِنْ صُلْبِهِ لَطَنْنَا أَنَا كُنَّا نَعْبُدُهُ
مِنْ دُونِ رَبِّنَا وَأَنْتُمْ إِنَّمَا فَارَقْتُمْ نَبِيَّكُمْ بِالْأَمْسِ فَوَسَّيْتُمْ عَلَيَّ ابْنَهُ فَقَتَلْتُمُوهُ سَوْعَةً لَكُمْ مِنْ
أُمَّةٍ قَالَ فَأَمَرَ بِهِ يَزِيدُ لِعَنَةِ اللَّهِ فَوَجَّعَ فِي خَلْقِهِ ثَلَاثًا فَقَلِمَ الْخَبْرُ وَهُوَ يَقُولُ إِنْ شِئْتُمْ
فَأَضْرِبُونِي وَإِنْ شِئْتُمْ فَأَقْتُلُونِي أَوْ فَذَرُونِي فَإِنِّي أَجِدُ فِي التَّوْرَةِ أَنَّ مَنْ قَتَلَ ذُرِّيَّةَ نَبِيِّ لَا يَرَأَى
مَلْعُونًا أَبَدًا مَا بَقِيَ فَإِذَا مَاتَ يُصَلِّيهِ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ». بحار النوار، ج ٤٥، ص ١٣٧.

معرفی شخصیت‌های مهم

فرمود: شخصیت‌های ما، یکی‌اش رسول خدا است.

مردم شام پیغمبر را می‌شناختند، بالاخره در اذان نامش را می‌آوردند، در تشهد اسمش را می‌آوردند، همه رسول خدا را می‌شناختند.

– این پیغمبر از ماست. دومین شخصیت ما حمزه سیدالشهدا است.

حمزه کسی نیست که کسی او را نشناسد. حمزه سیدالشهدا بوده است! شهید احد بوده است! مردم شام این‌ها را می‌شناختند.

– سومین شخصیت ما جعفر بن ابیطالب است.

شما جعفر را می‌شناسید؛ جعفر شهید مته است؛ جعفر طیار است؛ دست‌هایش در جنگ قطع شده است. پیغمبر اکرم فرمود: «من و جعفر از یک ریشه هستیم». جعفر، برادر بزرگ امیرالمؤمنین است. مردم این‌ها را می‌شناختند.

– مردم شام! این‌ها شخصیت‌های ما هستند. شخصیت دیگر ما خدیجه کبری (سلام‌الله‌علیها) است. ایشان یک شخصیت شناخته شده است.

حضرت شروع کرد به معرفی کردن امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین (علیهما‌السلام). رسول خدا مرتب فرموده بود این‌ها «سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» هستند. مردم این اسم‌ها را شنیده بودند؛ اما مردم شام! شما با کسانی درافتادید که برترین شخصیت‌های عالم هستند، رسول خدا، حمزه، جعفر، امیرالمؤمنین، خدیجه کبری، حسن و حسین، فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها).

بعد فرمود: ما اهل بیت شش تا ویژگی داریم.

من امشب فقط در حد شمردن برای شما می‌گویم، چون وقت من محدود است. این شش ویژگی که وقتی امام سجاد (علیه‌السلام) این‌ها را گفت و بعد هم شروع کرد به معرفی،

^۱. الأملی، ص ۵۷

در تاریخ نوشته‌اند که سفیر روم از جلسه بلند شد، مسلمان نبود، مسیحی بود؛ اما به یزید اعتراض کرد و گفت: عجب! این آقایان و خانم‌هایی که شما اسیرشان کرده‌اید، این آقایایی که دستش را بسته‌ای، نوّه پیغمبر شماست؟! من نمی‌دانستم، ما منسوبین به حضرت عیسی را احترام می‌کنیم، مثلاً کسی که کشیش است؛ حالا شما فرزندان پیغمبرتان را اسیر کرده‌اید!

حتی نوشته‌اند در همان جلسه بعضی‌ها بلند شدند، سر را برداشتند، بردند شست‌وشو دادند. جو حسابی به هم ریخت، به‌گونه‌ای شد که یزید مجبور به عذرخواهی شد. گفت: تقصیر ابن زیاد بوده است، من نگفتم این‌طوری بشود؛ شروع کرد به عذرخواهی و گفت هرطور بخواهید من جبران می‌کنم، اموال را برمی‌گردانم، شما را با احترام می‌برم. از شام به مدینه اهل بیت به حالت اسیر نرفتند، دیگر آزاد شدند، به کربلا برگشتند، حسابی امکانات در اختیارشان گذاشتند.

شام کاملاً موضع یزید عوض شد و به قول آن نویسنده عرب می‌گوید بزرگ‌ترین اشتباه یزید این بود که این‌ها را به شام آورد، با این کارش شام را بیدار کرد. مخصوصاً که این‌ها چند روزی در شام ماندند، مردم مراجعه می‌کردند، این‌ها توضیح می‌داند که ما این‌طور شدیم و فلان اتفاق‌ها افتاد. در شام حسابی جو برگشت.

بیان ویژگی‌های اهل بیت

امام سجاد فرمود: مردم شام! ما شش ویژگی داریم.
«أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْجِلْمَ وَ السَّمَاخَةَ وَ الْفَصَاخَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ
الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ».

علم

اولین ویژگی ما علم الهی است.
علم امام که مدرسه‌ای نیست، نمی‌خواهد کلاس درس
برود.

– علم ما خدادادی است.

سه تا از امام‌های ما در کودکی به امامت رسیدند. امام جواد (علیه‌السلام)، امام هادی (علیه‌السلام) و امام زمان (علیه‌السلام).

امام جواد (علیه‌السلام) آقازادهٔ همین آقا در کودکی به سؤالات جواب می‌داد. هیچ امامی جز پیش پدرش که علم خدا را به او منتقل کرده است، به کلاس درس نرفته است. علم الهی است! در زیارت جامعهٔ کبیره هم می‌گویید «اهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرحمة و خزان العلم». همین آقا امام رضا (علیه‌السلام) که الان در محضرش هستید، در ایران شهید شد، در همین منطقهٔ شهید شد، این جا قبر هارون الرشید بود، اصلاً این منطقه به قبهٔ هارونیه معروف بود. مأمون پدرش، هارون الرشید را این جا دفن کرده بود و برایش یک قبه هم درست کرده بود؛ امام رضا (علیه‌السلام) را هم همین جا به خاک سپردند که جلوتر از قبر هارون است.

آقازاده امام رضا (علیه السلام) کجا است؟ مدینه. چند سالشان است؟ هفت سال. امام رضا (علیه السلام) هفده هجده تا برادر دارد، یعنی امام جواد (علیه السلام) هفده هجده تا عمو دارد. هنوز علی بن جعفر، پسر امام صادق (علیه السلام) زنده است. ریش سفید، عالم، باسواد، اهل عبادت است. حالا میان هفده هجده تا عمو که همه بزرگتر از امام جواد (علیه السلام) هستند، علی بن جعفر که پدرش امام صادق است، عالم است، اما میان همه این‌ها خدا امام جواد (علیه السلام) را امام گذاشته است که یک بچه هفت ساله است. این خیلی مهم است؛ امامت دست من و شما نیست، دست مردم نیست، خیلی جالب است وقتی امام جواد منبر آمد، همه داشتند نگاه می‌کردند یک بچه هفت ساله است! سه سال هم بود که پدرش را ندیده بود، پدرش در ایران بود و ایشان نیامده بود. آقا روی منبر نشست: **بسم الله الرحمن الرحيم**.

همه مسجد دارند گوش می دهند؛ عموهایش
نشسته اند؛ علی بن جعفر پیرمرد نشسته است.

گفت: «أنا محمد بن علي الرضا أنا الجواد» من پسر امام
رضا، جواد هستم. «أنا العالم بأنسب الناس في الأصلاب»^۱
هرکس می خواهد امامت من را امتحان کند، من از تمام
پشت شما و نصب شما خبر دارم.

مردمی که در مسجد نشسته اید، من می گویم که چند تا
بچه دارید، چند تا بچه در آینده به دنیا می آید، کی می میرید،
نسب شما چه کسی است، جدت چه کسی است؟ پدرت چه
کسی است؟ گفت این علم را خدا به ما داده است «مَنْحَنَا
الله».

^۱. «فمن ذلك ما روي عنه أنه جيء به إلى مسجد رسول الله (صلى الله عليه وآله) بعد موت أبيه الرضا وهو طفل، فجاء إلى المنبر ورفي منه درجة، ثم نطق فقال: أنا محمد بن علي الرضا أنا الجواد، أنا العالم بأنسب الناس في الأصلاب، أنا أعلم بسرايركم وظواهركم، وما أنتم صائرون إليه، علم منحنابه من قبل خلق الخلق أجمعين، وبعد فناء السماوات والأرضين، ولو لا تظاهر أهل الباطل ودولة أهل الضلال، ووثوب أهل الشك، لقلت قولاً يعجب منه الأولون والآخرين، ثم وضع يده الشريفة على فيه وقال: يا محمد اصمت كما صمت أبائك من قبل». بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۰۸، ح ۲۷.

یکی از ویژگی‌های ائمه ما این است که علم غیب دارند. زبان دانند، زبان حیوانات را می‌دانند. مگر حضرت سلیمان با مورچه صحبت نمی‌کرد! این هم آیه قرآن است، حرف من نیست. مگر حضرت سلیمان با هدهد صحبت نمی‌کرد!

این‌ها روایات ما است، کسی این‌ها را انکار نکند، خلاف قرآن است اگر کسی این‌ها را انکار کند. سلیمان از کجا فهمید این مورچه دارد چه می‌گوید. آیه قرآن است، سوره نمل یعنی چه؟ مورچه گفت «به خانه‌هایتان بروید، سلیمان دارد می‌آید». تازه شما می‌دانید که مورچه‌ها حرف نمی‌زنند، زبان مورچه زبان شاخک است، با شاخکش صحبت می‌کند. موریس مِترلیک راجع به مورچه‌ها کتاب دارد، عمرش را گذاشت زبان مورچه‌ها را یاد گرفت. سلیمان فهمید که این مورچه چه می‌گوید.

سلیمان وقتی گفت «مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ»^۱ بدهد کجاست، بدهد آمد به او گزارش داد. گفت من به یک منطقه رفته بودم و... داستان ملکه سبارا به او گفت.

امام رضا (علیه السلام) نشسته بود، یک گنجشک به اتاق آمد. به یک آقای فرمود: چوب بردار و برو، مار به خانه این گنجشک حمله کرده است، می‌خواهد بچه‌هایش را بگیرد.

سلیمان جعفری می‌گوید: من به حیات آمدم، دیدم بله! یک مار دارد از درخت بالا می‌رود. مار را انداختم. آقا فرمودند: این گنجشک از ترس این ماری که دارد به بچه‌هایش می‌زند، پیش ما آمده بود.

این‌ها علم امام است، امام زبان‌دان است. امام رضا، ائمه ما کتاب نوشته شده است، به زبان‌های مختلف، به

۱. «وَتَقَفَّذَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ

و[سلیمان] جویای پزندگان شد [و بدهد را در میان پزندگان بازگاهش نیافت] پس گفت: مرا چه شده که بدهد را نمی‌بینم [آیا هست و او را نمی‌بینم] یا از غیبان است؟» نمل، آیه ۲۰.

زبان‌های حیوانات. البته همه‌اش به اذن خدا است، همه‌اش
به اذن خدا!

این علم است، این اولین ویژگی ما است. «أَيُّهَا النَّاسُ
أُعْطِينَا الْعِلْمَ» ما اهل بیت، علمان الهی است.
«أُعْطِينَا» یعنی خدا به ما داده است.

حلم

«وَالْحِلْمُ». ویژگی دوم ما اهل بیت «حلم» است، بردباری
است، قدرت تحمل است.

زینب داغ شش برادر دیده است، داغ دو اولاد دیده است،
داغ پنج برادرزاده دیده، سه تا بچه‌های امام حسن
(علیه السلام) و دو تا بچه‌های امام حسین. می‌دانید که در
کربلا هجده نفر از بنی‌هاشم شهید شدند، سه تا بچه‌های
امام حسن، دو تا بچه‌های امام حسین (علیه السلام)، شش
تا بچه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام)، دو تا بچه‌های خود
زینب کبری (سلام الله علیها). اما جایی عنان از کف داد؟ گله

کرد؟ شکوه کرد؟ با کمال شجاعت فرمود: «ما رأيتُ الاَّ
جميلاً» کربلا برای ما زیبا بود.

یزید در مجلسش همین امام سجاد را تهدید به قتل کرد.
وقتی آقا شروع کرد به صحبت کردن، یزید گفت: بکشید. آقا
فرمود: بکشید، شهادت افتخار ما است، کرامت ماست. من
از شهادت نمی‌ترسم. یزید پشیمان شد.

این حلم و بردباری، آستانه تحمل. این‌ها را می‌گویم که
یاد بگیرید. وقتی قرآن می‌گویید رسول خدا الگو است،
اهل بیت الگو هستند، یعنی ما یاد بگیریم، تحملمان را یک
خورده بالا بیاوریم.

شما ببینید! بچه شیرخواره امام سجاد (علیه السلام) در
اتاق خوابیده بود، یک خانم از خادم‌ها رفت که غذا بیاورد. غذا
گرم بود، از روی آتش برداشت، آمد که بیاورد، متوجه نشد،

^۱. رک. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

پایش گیر کرد و غذا روی بچه ریخت. بچه شیرخواره امام
سجاد (علیه السلام) جلوی چشم پدرش سوخت و مرد.

هرکس باشد عصبانی می‌شود. بچه شیرخوارها ت به خاطر
کوتاهی‌ای که یک خادم کرده است، کشته بشود چه
می‌کنی؟! آن خادمه خیلی ترسید، نمی‌خواست که این طوری
بشود، اما اتفاق افتاد. کنیز فوراً شروع کرد به خواندن این
آیه: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^۱.

سوره آل عمران است؛ خدا می‌گوید: آن‌هایی که زود به
بهشت می‌روند و خدا آن‌ها را دوست دارد، کسانی هستند که
سه تا ویژگی دارند، وقتی عصبانی می‌شوند، خشمشان را
کنترل می‌کنند، می‌گذرند و احسان هم می‌کنند. این کار
خیلی مشکل است.

^۱ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

آن‌ان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می‌کنند، و خشم خود را فرو می‌برند، و از
[خطاهای] مردم در می‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد». سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

خانم در خانه شما را عصبانی کرده است، هم عصبانی نشوی، هم او را ببخشی و هم یک هدیه بدهی. خیلی آدم می‌خواهد! این که آدم در عصبانیت این‌طوری برخورد کند؛ ولی قرآن می‌گوید این مرکبی است که زود به بهشت می‌برد. نگاه کنید! سوره آل عمران است: «سَارِعُوا»^۱ با سرعت شما را به بهشت می‌برد.

آن‌کنیز تا دید این‌طور شد، گفت: «وَالْكَاطِمِينَ الْعَيْظُ».

آقا فرمودند: باشد، خشمم را کنترل کردم.

گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ».

آقا فرمودند: باشد، از تو گذشتم.

گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

فرمود: باشد، آزادت کردم.

^۱. «وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان‌ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است». آیه ۱۳۳.

زرنگ بود، فوراً آیه خواند؛ «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ

عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

این، حلم است؛ این، بردباری است.

امیرالمؤمنین می‌گوید: به خدا قسم در کوچه‌های کوفه

یک نفر به من فحش داد.

دارد قسم می‌خورد، می‌گوید: «وَلَقَدْ أَمَرُ عَلَى اللَّئِيمِ

يَسُبُّنِي» به خدا قسم دیدم که یک آدم پست به من فحش

می‌دهد، «فَمَضَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ لَا يَعْزُبُنِي» رد شدم و گفتم

ان شاء الله با من نیست، دارد یک علی دیگر را می‌گوید.

جالب است! بیت اولش می‌گوید فهمیدم دارد به خودم

می‌گوید، ولی گفتم، ان شاء الله با من نیست.

این، علم اهل بیت است؛ این، بردباری اهل بیت است.

– ما شش تا ویژگی داریم. علم، حلم.

کلمهٔ حلم پانزده مرتبه در قرآن آمده است، یازده بار به خدا نسبت داده شده است، شما در قرآن یازده بار به خدا می‌گویید حلیم.

ان شاء الله شب بیست و یکم مشهد باشید و ما این جا برای شما احیا بگیریم، من غالباً یک شب برای احیا به مشهد می‌آیم و همیشه این را می‌گویم، این دعای جوشن کبیر که می‌خوانید، بند آخرش که غالباً آقایانی که می‌خوانند به مردم می‌گویند دعا تمام شد، این بند آخر را همه با هم بخوانیم، بند آخرش چه است؟ این است:

«يَا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ» آی خدایی که حلیمی! عجله نمی‌کنی. واقعاً با این گناه‌هایی که ما می‌کنیم، اگر خدا می‌خواست به محاکمهٔ ما عجله کند، بیچاره بودیم. طرف این همه خطا می‌کند، آبرویش نمی‌رود.

آقایان! آستانهٔ تحمل را بالا بیاورید، دواها را کم کنید. ان شاء الله خدا ریشهٔ طلاق را از کشور ما ریشه‌کن کند! این

زن و شوهرها یک خورده با هم بسازند، دعوا نکنند، حلم داشته باشند، پدر و مادرها، جوان‌ها، شرکت‌ها و...

بله! من قبول دارم، شرایط کشور ما بحرانی است، یک بخشش جهانی است و یک بخشش هم ویژه‌کشو ما است؛ تحریم هست، مشکلات هست، ضعف مدیریت است، عوامل مختلفی دست‌به‌دست هم داده است که ان‌شاءالله خدا به حق این امام رضا مشکلات این کشور را مرتفع کند؛ این نظام پر شهید را، این نظامی که هنوز هم استخوان‌های جوان‌هایش دارد می‌آید را از خطرات حفظ کند.

ما هم ناراحتیم، ما هم خیلی جاها از دولت، از مسئولین، از گرانی، از تورم، از بی‌عدالتی‌هایی که گاهی صورت می‌گیرد، گله‌مندیم؛ ولی عرضم این است مواظب باشیم که این‌ها عامل اختلاف بینمان نشود. درست است که سخت است، ولی تحملمان را مقداری بالا بیاوریم، خانواده‌ها به هم رحم

کنند، به هم رسیدگی کنند. بالاخره بحران است، شرایط خاصی است که در جامعه پیش آمده است.

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: ما اهل بیت شش تا ویژگی داریم. «**أَلْعِلْمَ وَ الْجِلْمَ**»

امشب این‌ها را می‌گویم که درس بگیریم.

جود و سخاوت

«**وَالسَّمَاخَةَ**» ویژگی سوم ما اهل بیت، جود و سخاوت است.

شما در زیارت جامعه کبیره هم به امام رضا می‌گویید، می‌گویید «**عَادَتْكُمْ الْإِحْسَانَ**» اصلاً روش شما احسان است.

حالا ممکن است که شما هم داشته باشید، من هم داشته باشم و به کسی که کنم؛ اما شما نان درست کنی، خودت روزه باشی؛ ولی کل آن را به فقیر بدهی و با آب افطار کنی، چه کسی این کار را می‌کند؟ هان؟ شما سه شب یا یک شب نان پختی، افطار کنی، خودت تشنه، گرسنه باشی،

مسکین بیاید نان را به او بدهی، اسیر بیاید بدهی، یتیم
بیاید بدهی...

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۱.

هجده تا آیه سوره هل عطی نازل می شود. این، جود و
سخاوت است.

همین امام سجاد (علیه السلام) به دیدن
محمد بن عثمان آمد، دید ناراحت است، گریه می کند، گفت:
چه شده است؟

گفت: پانزده هزار درهم قرض دارم.

فرمود: من برایت می دهم.

همان جا قرضش را داد. در مدینه چهارصد خانوار تحت
پوشش امام سجاد (علیه السلام) بودند؛ چون می دانید که
یزید ملعون بعد از کربلا به مدینه حمله کرد و در مدینه خیلی

^۱. انسان، آیه ۸.

آدم کشت. اگر در کربلا هشتاد تا، صد تا کشت، در مدینه دو

هزار تا کشت. دو هزار تا آدم در مدینه کشته شد!

من به سر قبر شهدای مدینه رفته‌ام، می‌گویند واقعه

حزّه در بقیع است. کاری کرد که در مدینه الرسول خانه‌ای

نبود که در آن داغ نباشد، تجاوز کرد، جنایت کرد. البته بعد از

حمله به مدینه به مکه حمله کرد که عبدالله بن زبیر را ساقط

کند، ولی عمرش کفاف نداد و به درک واصل شد. یزید در سال

۶۴ مرد و دیگر نبود وَاَلَا اگر مانده بود، سه تا جنایت مهم کرده

است: کربلا امام حسین (علیه السلام)، در مدینه قتل عام

مردم مدینه و بعد هم به آتش بستن کعبه. کعبه را به آتش

کشید، منتها دیگر عمرش کفاف نداد و به درک واصل شد،

شانس عبدالله بن زبیر گفت. البته عبدالله بن زبیر هم

هفت هشت سال بعدش از بین رفت، عبدالملک مروان او را

سرنگون کرد، او هم آدم قدرت طلبی بود و برای خدا حرف

نمی‌زد.

مدینه در زمان امام سجاد (علیه السلام) بعد از کربلا یک شهر قحطی زده شد، مردم نان نداشتند بخورند. امام سجاد (علیه السلام) به در خانه تمام این‌ها نان می‌برد. این جود و سخاوت.

فصاحت

«الْعِلْمُ وَ الْجِلْمُ وَ السَّمَاخَةُ وَ الْفَصَاخَةُ». چهارمین ویژگی ما فصاحت است.

این صحیفه سجادیه، دعاها را ببینید! این احادیث امام سجاد (علیه السلام) است، دعاها را ببینید، این سخنرانی‌هایش است.

افتخار ما این است که ۲۵۰ سال، یازده امام ما هزاران حدیث دارند. این همه سال بنی‌امیه، بنی‌عباس سرکار بودند، شما چیزی مثل نهج البلاغه پیدا کنید! جرج جرداق مسیحی می‌گوید: «من از سیزده سالگی با نهج البلاغه بزرگ شده‌ام». جرج جرداق مسلمان هم نشد و به نظرم همین

سال ۹۲ اول محرم از دنیا رفت. ایشان به ایران هم آمده بود. مقام معظم رهبری به بنده فرمودند: «من ایشان را دیده بودم». جرج جرداق با قرآن هم خیلی ارتباط نداشت؛ تخصصش نهج البلاغه بود. حتی یکی از رفقا می‌گوید: «به او گفتم چرا قرآن، کلمات پیغمبر نه؟ گفت: "نمی‌دانم من عاشق علی‌ام"». عمرش را برای امیرالمؤمنین گذاشت، از سیزده سالگی تا نودسالگی. کتاب نوشته است به نام صوت العدالة الانسانیة. کتابش غوغا کرده است. اصلاً مسلمان نیست، ولی عاشق علی است. می‌گوید: اگر کسی می‌خواهد علی را بشناسد، با این فصاحتش و این خطبه‌هایش بشناسد.

همین حضرت زینب (سلام الله علیها) سخنرانی ای کرد که این‌ها بداهه بوده است، قبلاً متنش را نوشته بوده است یا خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)، خدا آیت الله العظمی صافی را رحمت کند! یک وقتی به بنده فرمودند: حضرت زهرا

(سلام الله علیها) این متن را از شب قبل نوشته بود،
یک مرتبه شروع کرد به این خطبه.

حالا بنده الان دارم برای شما سخنرانی می‌کنم، ممکن
است دیشب مطالعه کرده‌ام، در جیبم یادداشت دارم.

خطبه‌های خود امام حسین (علیه السلام)، رجزهایش.

– ما اهل بیت فصیحیم، یعنی کلاممان بلند است.

وقت من روبه پایان است، خسته‌تان نکنم.

– مردم شام! هرکس ما را نمی‌شناسد، ما این ویژگی‌ها را

داریم: هفت تا شخصیت داریم و شش تا ویژگی. علم، حلم،

سخاوت، فصاحت و «الشَّجَاعَةُ».

شجاعت

شجاعت؛ نمی‌ترسیم، اصلاً نمی‌ترسیم.

روز عاشورا احدی جرئت نکرد با امام حسین

(علیه السلام) تن به تن بجنگد، نمی‌ترسید!

اسب امیرالمؤمنین در جنگ‌ها اسب ضعیفی بود، از اسب‌های برو نبود، زرهش هم پشت نداشت و فقط یک تکه آهن جلواش بود، از ایشان پرسیدند: آقا! چرا زرهت پشت ندارد؟ و چرا اسبت تندرو نیست؟

فرمود: من به دشمن پشت نمی‌کنم که بخواهد زرهم پشت داشته باشد، آن برای کسی است که به دشمن پشت می‌کند و دشمن از پشت خنجر می‌زند و من از جنگ فرار نمی‌کنم که اسب تندرو بخواهم. من نه از جنگ فرار می‌کنم که اسب تندرو بخواهم و نه به دشمن پشت می‌کنم که زرهم پشت داشته باشد.

این، علی است! این علی است که روز عاشورا وقتی امام حسین (علیه‌السلام) به میدان آمد، عمر سعد دید واقعاً لشکرش دارد از هم می‌پاشد. هر کس فرار می‌کند، خودش را می‌بیند و بقیه را نمی‌بیند. عمر سعد دید هر طرفی که امام حسین (علیه‌السلام) حمله می‌کند، خالی می‌شود، هیچ‌کس

نمی‌ایستد. فریاد زد و گفت: «هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ» این پسرِ
علی است، کسی جلواش نرود، عقب بیاپید و از راه دور بزنید.
لذا:

فلک سنگی فکند از دست دشمن

به پیشانی وجه الله احسن

از راه دور سنگ زدند، از راه دور به قلبش زدند، تیر به
لبش زدند، تیر به گلویش زدند. در روز عاشورا کسی با امام
حسین (علیه السلام) نجنگیده است، اصلاً نمی‌توانستند با
ایشان دوبره دو بجنگند، هیچ کس!

لحظات زیادی در گودی قتلگاه افتاده بود، خون از او رفته
بود، بدنش غرق خون بود، اما کسی جرئت نمی‌کرد جلو برود
ببیند کشته شده است یا زنده است، می‌ترسیدند. چشم باز
می‌کرد، فرار می‌کردند.

^۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

آخرش شمر دید اوضاع خیلی خراب است، گفت: با هم حمله کنیم. لذا خولی و سنان و شمر و عده‌ای با هم به قتلگاه ریختند. این است که الان در تاریخ معلوم نیست چه کسی سر امام حسین (علیه السلام) را از بدن جدا کرده است. سنان می‌گوید من بودم، خولی می‌گوید من بودم، شمر می‌گوید من بودم، معلوم نیست، چرا؟ چون آن جا فقط یک نفر نبود.

شجاعت علی است، شجاعت عباس است که چهارهزار را از شریعه فراری می‌دهد.

فرمود: ویژگی پنجم ما شجاعت است.

حُبِّ اهل بیت در دل مؤمنان

و ششم: «وَالْمَحَبَّةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» محبت ما در دل‌های مردم است.

این خیلی مهم است! ببینید! امسال گرانی بود، غذایی که مثلاً پارسال پنج تومان بود، امسال چهل تومان بود، واقعاً

این طور بود، اما بینی و بین‌الله مردم برای امام حسین (علیه‌السلام) کم گذاشتند؟ مسجدها خلوت شد؟ هیئت‌ها خلوت شد؟ اطعام‌ها کم شد؟ نه، نشد.

مردم امام حسین (علیه‌السلام) را از همه چیز جدا کرده‌اند. اطعام، جلسه «وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ».

– محبت ما در دل‌های مردم است. یزید! حالا تو هر غلطی می‌خواهی بکن. تو که نمی‌توانی محبت ما را از این دل‌ها بیرون بکشی.

هرکس می‌خواهد ما را بشناسد، با این شش ویژگی بشناسد: علم ما، حلم ما، جود ما، فصاحت ما، شجاعت ما و محبتی که ما در دل‌های مردم داریم.

روضه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ.

وقتی زمینه در شام آماده شد، زن‌ها پیش زینب کبرا (سلام‌الله‌علیها) می‌آمدند، مردها پیش امام سجاد (علیه‌السلام) می‌آمدند. این‌ها تقریباً یک هفته در شام مانده‌اند، حدوداً تا دهم صفر در شام بودند. مردم می‌آمدند، این‌ها قضایای کربلا را برای مردم نقل می‌کردند. یزید هم به آن‌ها کار نداشت، اجازه داد که مجلس بگیرند.

مردم می‌آمدند، زینب کبرا (سلام‌الله‌علیها) تعریف می‌کردند که حسین ما چه شد، علی‌اصغر چه شد. امام سجاد تعریف می‌کرد.

اما این دو تا روضه‌خوان، با همه روضه‌خوان‌های عالم فرق می‌کنند. خدا همه روضه‌خوان‌هایی که مرده‌اند را رحمت کند و مداح‌ها و روضه‌خوان‌هایی که هستند را خدا حفظشان کند. خود ما، مداح‌ها یا هر کسی که روضه می‌خواند، مثلاً می‌گوید لهوف نوشته است، سید بن الطاوس گفته، در کتاب فلان خواندم، آقا شیخ عباس قمی گفته

است؛ این طوری است دیگر، الان من هر چه می‌گویم از روی کتاب می‌گویم. اما این دو تا روضه‌خوان نمی‌گفتند در کتاب خوانده‌ایم، نمی‌گفتند ما شنیده‌ایم، می‌گفتند خودمان دیده‌ایم، ما خودمان دیده‌ایم.

زینب (سلام‌الله‌علیها) نخوانده بود، دیده بود؛ لذا به مردم شام می‌گفت: مردم شام!

خودم دیدم ز بالای بلندی

که محبوب خدا را سر بریدند

نمی‌خواهم بگویم راوی گفته، فلان عالم نوشته، نه!

مردم شام!

خودم دیدم گلوی اصغرم را

خودم در بر کشیدم اکبرم را

خودم دیدم که گل‌های نبوت

ز بی‌آبی همه پژمرده بودند

مردم شام!

خودم دیدم که زهرا گریه می‌کرد

خودم دیدم سرشک مادرم را^۱

خودم دیدم که صحرا لاله گون بود
زمین از خون یاران غرقه خون بود

خودم دیدم فضای آسمانها
پر از انا الیه راجعون بود

خودم دیدم که نور چشم زهرا
جراحات تنش از حد فزون بود

خودم دیدم که بر هر برگ لاله
نوشته این سخن با خط خون بود

گلی گم کرده ام میجویم او را،
به هر گل میرسم میجویم او را

خودم دیدم گلوی اصغرش را
خونم در بر کشیدم اکبرش را

اگر چه از کنار زهر علقم
زگریه منع کردم خواهرم را

خودم دیدم که زهرا ناله میکرد
خودم دیدم سرشک مادرم را

حالا هر کجا نشستهاید، سه مرتبه:

یا حسین!

مکن منعم اگر با اینهمه داغ
زنم بر چوبه محمل سرم را

گلی گم کرده ام میجویم او را
به هر گل میرسم میجویم او را

خونم دیدم که دلها مرده بودند
خونم دیدم همه افسرده بودند

خونم دیدم کبوترهای معصوم
همه در زیر پر، سر برده بودند

خونم دیدم که گلهای نبوت
زی ای همه پژمرده بودند

همان جایی که فرزندان زهرا
بجرم عشق سیلی خورده بودند

گلی گم کرده ام میجویم او را
به هر گل میرسم میجویم او را

گل من یک نشان در بدن داشت
یکی پیراهن کهنه به تن داشت

